

کلام امام خمینی:

حضرت امام پس از آنکه می نویسند:

«لا ينبغي صرف الوقت في تعاريفهما، و النقض و الإبرام فيها، لكن ينبغي التنبيه لشيء يتضح

من خلاله تعريف العام»^۱

اشاره می کنند که:

«و هو أنّه لا إشكال في أنّ الألفاظ الموضوعية للطبائع بلا شرط كأسماء الأجناس، و غيرها لا

تكون حاكية إلاّ عن نفس الطبائع الموضوعية لها، فالإنسان لا يدلّ إلاّ على الطبيعة بلا شرط، و

خصوصيات المصاديق لا تكون محكية به، و اتّحاد الإنسان خارجاً مع الأفراد لا يقتضي حكايتها،

لأنّ مقام الدلالة التابعة للوضع غير مقام الاتّحاد خارجاً.

و كذا نفس الطبيعة لا يمكن أن تكون مرآة و كاشفة عن الأفراد، سواء كان التشخيص بالوجود

و العوارض أماراته، أو بالعوارض، ضرورة أنّ نفس الطبيعة تخالف الوجود و التشخيص و سائر

[عوارضها] خارجاً أو ذهنياً، و لا يمكن كاشفية الشيء عمّا يخالفه، فالماهية لا تكون مرآة للوجود

الخارجيّ و العوارض الحاقّة به.»

توضیح:

۱. الفاظی که برای طبیعت (به صورت لا بشرط) وضع شده اند (مثل وضع اسماء اجناس)، فقط از نفس طبیعت

(که لفظ برای آن وضع شده است) حکایت می کند.

۲. مثلاً لفظ انسان، جز بر طبیعت لا بشرط دلالت نمی کند و به خصوصیات مصادیق (مثل خصوصیت های زید و

...) اصلاً اشاره ای ندارد.

۳. و اینکه ماهیت انسان با خصوصیات زید در عالم خارج به یک وجود موجود شده اند، باعث نمی شود که لفظ

انسان حاکی از خصوصیات باشد.

۴. چراکه حکایت لفظ از معنی، تابع وضع است و ربطی به اتحاد وجودی در عالم عین ندارد.

۵. همچنین طبیعت (انسان) کاشف از افراد خود نیست (چه بگوییم تشخص ناشی از وجود است و عوارض

مشخصه امارات آن وجود هستند و چه بگوییم تشخص ناشی از عوارض مشخصه است)

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۲۹



۶. چرا که طبیعت با وجود و تشخص هم در عالم عین و هم در عالم ذهن متفاوت است و دو چیزی که با هم متفاوت هستند، نمی‌توانند کاشف از هم باشند و نمایانگر یکدیگر باشند.

حضرت امام سپس می‌نویسند:

۱. پس «عموم و شمول»، نمی‌تواند ناشی از لفظ «انسان» باشد بلکه ناشی از دال‌های دیگری مثل لفظ «کل»، «جمع»، «جمع محلی به ال» و ... است (و یا از جهت دیگری قابل استفاده است مثل نکره در سیاق نفی)
۲. پس فهم عموم به نحو تعدد دال و مدلول است (یعنی وقتی می‌گوییم کلی انسان، «کل» عموم را می‌رساند که در مورد افراد انسان لحاظ شده است)

حضرت امام در پایان بر اینکه گفته می‌شود «در عام طبیعت، حاکی از افراد است» اشکال می‌کنند و می‌فرمایند طبیعت در عام، همان طبیعت است و آنچه کثرت افرادی را ایجاد می‌کند لفظ «کل» و ... است.

«فما اشتهر فی الألسن من أنّ الطبیعة فی العامّ تكون حاکية عن الأفراد، لیس علی ما ینبغی، لأنّ العموم مستفاد من کلمة «کل» و «جميع» و غیرهما، فهی ألفاظ العموم، و بإضافتها إلی مدخولاتها یستفاد عموم أفرادها بالکیفیة التي ذکرناها.

و علی هذا یصحّ أن یعرف العامّ: بما دلّ علی تمام مصادیق مدخوله ممّا یصحّ أن ینطبق علیه. و أمّا تعریفه: بأنّه ما دلّ علی شمول مفهوم لجميع ما یصلح أن ینطبق علیه، فلا یخلو من مسامحة، ضرورة أن الكلّ لا يدلّ علی شمول الإنسان لجميع أفرادها، و الأمر سهل.^۱

توضیح:

۱. پس می‌توان امام را چنین تعریف کرد:

«ما دل علی تمام مصادیق مدخوله ممّا یصحّ ان ینطبق علیه»

۲. اما تعریف آخوند با مشکل مواجه است چرا که:

«کل» دلالت ندارد بر اینکه «انسان» شامل همه افرادش می‌شود.

جمع بندی تعریف عام:

۱. به نظر می‌رسد تعاریف مطرح شده از اشکالات مختلف، مبرّی نیست. و چنانکه گفته شد نقض‌های مختلفی بر این تعاریف‌ها وارد است.
۲. بهترین تعریف برای عام آن است که:

^۱. همان



«عام لفظی است که اگر حکمی بر آن بار شود، بر تمام افرادی که آن لفظ، آنها را در

برمی گیرد، بار می شود»

البته توجه شود که این تعریف، با استفاده از عوارض و ویژگی های عام است. و به این معنی نیست که بدون وجود حکم، «عام» قابل تصویر نیست. بلکه به این معنی است که عام برای چیزی وضع شده است که چنین خاصیتی را در بر دارد.

۳. این تعریف، هم شامل عام مجموعی می شود و هم شامل عام استغراقی و هم شامل عام بدلی. (به بیانی که خواهیم آورد)

۴. و به همین جهت «کل عالم» و «العلماء» عام هستند، چرا که تمام افراد و مصادیقی که این دو لفظ آنها را در برمی گیرد، تحت حکمی خواهند بود که بر این دو لفظ بار می شود.

۵. ولی «علما»، عام نیست چرا که ممکن است عالمی باشد که تحت حکمی که روی علما بار شده است، قرار نگیرد. به عبارت دیگر: «کل عالم» و «العلماء» عام است چرا که حکمی که روی آنها می نشیند (مثلاً اکرم العلماء و اکرم کل عالم)، بر تک تک مصادیق آن بار می شود. ولی «علماء»، عام نیست چرا که حکم در «اکرم العلماء»، الزاماً بر روی همه عالم ها، بار نمی شود و ممکن است برخی از عالم ها از تحت حکم خارج باشند.

۶. توجه شود که رابطه «عام و مصادیق»، رابطه کلی و جزئی نیست، بلکه رابطه آنها، رابطه کل و جزء است. البته گاه حکم که روی «کل» قرار می گیرد به این نحوه است که تک تک اجزاء را مستقل از یکدیگر محکوم به حکم می کند (استغراقی) و گاه به این نحوه است که حکم بر کل که بار می شود فقط در صورتی امثال می شود (و یا صادق است) که همه افراد با یکدیگر باشند (مجموعی) و گاه به نحو (بدلی) است.

۷. به عبارت دیگر:

عام لفظی است که افرادی را در برمی گیرد و حکمی که بر آن عام حمل می شود، بر آن افراد حمل می شود.
حال:

گاه این حکم در صورتی بر افراد حمل می شود که در کنار هم باشند (عام مجموعی)

و گاه این حکم بر تک تک افراد بار می شود، حتی اگر منفرد باشند (عام استغراقی)

و گاه این حکم بر افراد به صورت بدلی بار می شود (عام بدلی)

۸. با این حساب، «عام»، لفظ «کل» (و یا لفظ «عالم» در «کل عالم») نیست، بلکه «کل عالم» عام است و «کل» و «عالم» بر روی هم (به نحو تعدد دال و مدلول که در کلام امام مطرح شد)، «عام» هستند؛ کما اینکه «العلماء»، که



متشکل از «ال» و «علماء» است، عام است و یا نکره در سیاق نفی، که متشکل از «نکره و نفی» است، عام است
(و همین تفاوت سخن ما با کلام حضرت امام است.)

